



ناگفته های از جریان مبارزات انقلاب اسلامی در دانشگاه فردوسی

(بازخوانی خاطرات محمد علی وثوقی)

محمد علی وثوقی از جمله شاهدان و فعالان انقلاب اسلامی در دانشگاه فردوسی مشهد می باشد. ایشان از سال ۱۳۵۴ به استخدام دانشگاه فردوسی درآمد و به عنوان کارشناس دانشگاه فعالیت دارند. همچنین وی نویسنده کتابهای زیادی هستند از جمله؛ نخستین هایی از نخستین امام، مکه کوه ها رویدادها، یحیی بن زید رهبر نخستین قیام علویان خراسان، امامزاده عیدالله اعرج، شیخ آذری اسفراینی احوال و اشعار، فضل بن احمد اسفراینی نخستین وزیر محمود غزنوی و بزرگترین حامی فردوسی، جنگل مرتع معیشت و تصحیح نسخه خطی بحرالحجاب در احوال امام زادگان ایران و این مصاحبه در موضوع «تاریخ شفاهی دانشگاه فردوسی در انقلاب اسلامی» و فعالیت کارکنان دانشگاه در ظهر روز پنج شنبه هفتم بهمن ماه ۱۳۸۹ در ساختمان سازمان مرکزی دانشگاه فردوسی انجام شده است. با تشکر از دوست فرهیخته ام جناب آقای غلامحسین نوعی که زحمت هماهنگی مصاحبه را داشتند.

غلامرضا آذری خاکستر
کارشناس تاریخ و پژوهشگر تاریخ معاصر
متخصص تاریخ شفاهی
عضو خانه تاریخ مشهد



س: جناب وثوقی لطفا در مورد حرکت یا همان جنبش دانشجویی در دانشگاه فردوسی مشهد صحبت کنید؟

ج: در گذشته در مشهد یک دانشگاه بود، دانشگاه فردوسی مشهد، یعنی مجموعه ای از دانشگاه علوم پزشکی و دانشگاه فردوسی فعلی. در آن زمان من و یک عده ای از همکاران اداری در حوزه معاونت دانشجویی در مدیریت خدمات دانشجویی دانشگاه کار می کردیم. اداره فعلی رفاه کارکنان که تازه آن موقعها مقدمات تشکیل آن شکل می گرفت و اداره خوابگاهها، مسوولان اینها با

را دستگیر می کرد در اثر شکنجه ها و یا صد زیادی که به آنان وارد می شد و یا یک ع اخراج می کرد، عده ای هم با محرومیت زیاد روبه رو می شدند؛ و عده ای هم تعهد آنان می گرفتند سپس به آنان اجازه می دادند تحصیل بدهند. اینها عمدتاً دانشجویانی بودند می فرستادند امور دانشجویی، به نظر می، علتش این بود که در حوزه معاونت دانش آن موقع چند تا از کارکنان ساواکی بود خود رئیس اداره رفاه آن موقع که عرض مقدمات تشکیل آن فراهم می شد هم متق عضویت در ساواک بود و شاید به همین

هم یک همکاری نزدیک داشتند. البته شادروان مرحوم دکتر برادران از متولیان بیمارستان خیریه جوادالائمه در خوابگاهها بودند که جایگاه ایشان اجل بر آنچه مطرح می شود می باشد از ایشان خدمات خوبی در دانشگاه بیادگار مانده است. اینان یک تعداد از دانشجویان را می کشاندند به سمت امور دانشجویی به عنوان کار دانشجویی و بقیه هم دانشجویانی بودند که اصلاً به سمت ادارات نمی آمدند و عمدتاً دانشجویان مستقلی بودند که به سمت واحدهای اداری دانشگاه نمی آمدند. درس و تلاشهای خودشان را داشتند. هر گاه ساواک وارد دانشگاه می شد و دانشجویانی



خودشان که ممکن بود مقدماتش احیاناً اعتراضات صنفی بوده باشد، اما کشیده می شد به مسائل سیاسی و تحصن و اعتراض و اعتصاب. آن موقع با هر درگیری، بلافاصله نیروی گارد می ریخت توی دانشگاه، ساواک می آمد توی دانشگاه دستگیرشان می کرد شکنجه های شدیدی، آزار و اذیت های زیادی را به آنها وارد می کردند.

س: با توجه به اینکه فرمودید توی امور دانشجویی بودید عکس العمل خود امور دانشجویی نسبت به این مسائل به چه صورت بود؟

ج: البته آن موقع به طور قطع نمی دانستیم که کدام یک از همکاران ما ساواکی هستند. اما بعضی از هیمنه هایی که به اصطلاح به خرج می دادند رفتاری که نسبت به ما و نسبت به دانشجویان داشتند، و تا یک حرکت یا یک عکس العملی را می دیدند؛ دست به یک سری اقداماتی می زدند، می شد تشخیص داد از جایی حمایت می شوند؛

و حرکت دانشجویان دانشگاه یا در واقع شاید جامعه بود. البته غیر از ایشان بزرگان دیگری نظیر شهید مطهری و نویسندگان مجله مکتب اسلام هم بودند که نوشته ها و سخنرانی های آنان راهگشا بود.

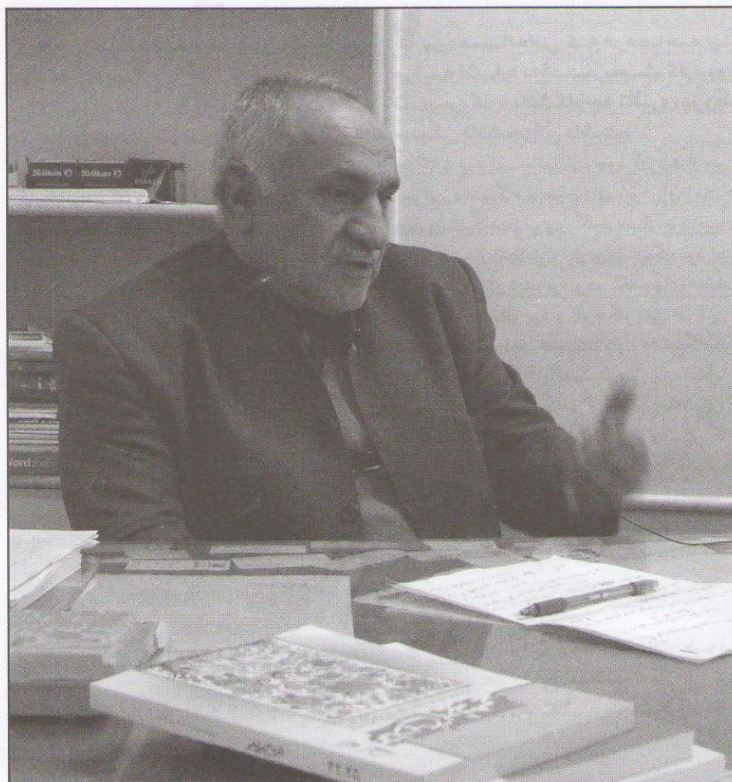
س: قبل از سال ۵۶ یعنی از سال ۵۴ که شما وارد حوزه دانشگاه شدید به طور کلی اعتصابات یا اعتراضات دانشجویی سیاسی بود یا صنفی؟

ج: عوامل مختلفی دخیل بود، به هر حال دانشجویان در آن موقع در جامعه یک تشخص ویژه ای داشتند و شأن آنان از روشنفکری و قداست خاصی هم برخوردار بودند؛ مردم نگاه می کردند ببینند که جامعه جوان و تحصیل کرده مملکت چه حرکتی می کند، پس اعتراضات دانشجویی هم صنفی و هم سیاسی بود. عمدتاً دانشجویان مذهبی دانشجویانی که معتقد بودند و در آن زمان هم تعدادشان زیاد بود با اعتراضات

فعالتهای زیادی می کرد ایشان نظارت شدیدی بر این نوع دانشجویان داشت این نوع دانشجویان معمولاً می آمدند به امور دانشجویی و ما از طریق آنان با اعتصابات دانشجویی در دانشکده ها، در اتوبوس ها و در غذاخوری ها که با بهانه های مختلف انجام می شد؛ آشنا و مطلع می شدیم. البته اساتید زیادی همراه و هم فکر آنان بودند و همکاری می کردند. اساتیدی هم در دانشگاه بودند که تدریس به دانشجویان را به استقبال از شاه ترجیح می دادند. یعنی این قبیل استادان، از طرف مسوولین دانشگاه دعوت می شدند تا به فرودگاه برای استقبال از شاه بروند؛ اما آنان گاه رسماً و گاه با بیان مختلف اعلام می کردند که تدریس را ترجیح می دهند و می خواهند کلاس بمانند.

س: همان طور که مستحضر هستید دانشگاه فردوسی کلا در مسائل انقلاب در مشهد پیشتان بوده اگر ما برگردیم به زمانی که دکتر شریعتی در دانشکده ادبیات به عنوان یکی از تئوریسین های انقلاب مطرح است، به نظر شما آیا امثال شریعتی در روند پیروزی انقلاب دخیل هستند؟

ج: خدمت شما عرض کنم که مردم ایران از سابقه درخشان علمی، اجتماعی و فرهنگی برخوردار می باشند، که مرحوم دکتر شریعتی هم یکی از همین مردم غیور است. مرحوم دکتر شریعتی تا آنجا که ما می دانیم در دانشکده ادبیات کلاسهای بسیار شلوغی را داشت در کلاسهای درس ایشان تعداد زیادی از دانشجویان شرکت می کردند، به خصوص کلاس های تاریخ اسلام و تاریخ ادیان. کلاسهای ایشان پربار و پربرکت بود. می گویند: ایشان ابتدا که تاریخ ادیان را شروع به تدریس کرد، تاریخ هر دینی را که درس می داد، آخر جلسه، دانشجویان مشتاق می شدند و می گفتند که این دین، دین خوبی است. ایشان هم در پاسخ، هر بار نتایج را به بحث های جلسات بعدی موکول می کردند؛ تا اینکه به تاریخ اسلام رسید؛ چون تدریس ایشان به بیان روز و مطابق علاقه دانشجویان و جوان پسند بود، مشتاقان بسیاری پیدا کرد. به همین دلیل هم افراد زیادی در کلاس های ایشان شرکت می کردند. طبعاً وجود ایشان در بین جوانان آن موقع هم ذیقیمت بود و هم مباحث ایشان یکی از عوامل روشنگری





به عنوان نمونه مسیر حرکت شاه از خیابان بهار بود. هر بار که شاه می آمد مشهد از حرم مطهر به خیابان تهران (خیابان امام رضا) به فلکه آب و فلکه برق و از خیابان بهار می آمد احمدآباد و می آمد به سمت کاخ ملک آباد و یا غرب مشهد می رفت که مسیر حرکت شاه بود. خوب عمده این نوع کارمندان یک نوع تحركات خاصی را در آن روزها داشتند. از روی این رفتارها احساس می کردیم که اینها معمولاً دانشجویان و حتی ماها را هم تحت نظر داشتند کما اینکه از همین دانشجویانی که دستگیر و زندانی می شدند تحت شکنجه قرار می گرفتند. به همین دلیل هم می فرستادند یک جاهایی مثل امور دانشجویی که تحت نظر این گونه افراد باشند. مثلاً رئیس دفتر محرمانه آن موقع امور دانشجویی خودش ساواکی بود که بعد از پیروزی انقلاب اخراجش کردند.

س: یکی از مهمترین حادثه‌ایی که قبل از انقلاب در دانشگاه اتفاق افتاد که مرتبط با حرکت‌های دانشجویی و اسلامی باشد؛ چه بود؟

ج: واقعیتش سال ۵۶ سالی هست که خوب دکتر شریعتی را شهید کردند همزمان با برگزاری آزمون سراسری کنکور در دانشگاه بود. تعداد زیادی از کارکنان هم آن روز در آزمون همکاری داشتند، خبر شهادت دکتر شریعتی که رسید؛ بعضی از اعضای هیأت علمی؛ زمزمه‌هایی و نجوایی بین هم در دانشکده‌ها به ویژه دانشکده ادبیات داشتند. بین دانشجویان هم یک زمزمه‌ها و پچ‌وپچ‌های خاصی بود که بعدها در هنگام برگزاری مجلس ترحیم ایشان در مسجد بین چهارراه شهداء فعلی و حرم حضرت رضا علیه‌السلام برگزار کردند اجتماع بسیار زیادی آنجا شرکت کردند که عمدتاً هم جوانان و دانشجویان دانشگاه بودند آنها با یک نظم و یک سکوت خاصی که تمام آن منطقه را گارد گرفته بود؛ در مجلس شرکت داشتند. رژیم روی تحركات و عکس‌العمل‌های دانشجویی، حساب باز می کرد و آماده بودند هرگاه از جوانان حرکاتی سرایت کند یا اقداماتی بروز کند و مردم هم بتوانند تبعیت بکنند؛ زود آنها را خفه کنند. سال ۵۶ سال تحركات دانشجویی یا مقدمات حرکات دانشجویی به صورت تحسن در بعضی از دانشکده‌ها هم بود و به نحوی مقدماتی برای سال ۵۷ بود.

س: راجع به گروه‌های مبارز که با عناوین مختلف داخل دانشگاه شکل گرفته بودند صحبت کنید؟

ج: بله گروه‌های مختلفی توی دانشگاه وجود داشتند، مثل دانشجویان چپی سازمان منافقین و دانشجویان اسلامی، اینها توی دانشگاه زیاد بودند. البته در میان کارکنان و اعضای هیأت علمی تشکل رسمی خاصی نبود؛ لکن آن عده از دانشگاهیان که اهل نماز و روزه بودند در مجالس و مراسمات مذهبی شرکت می کردند. مخصوصاً سال ۵۷ و بخصوص بعد از پیروزی انقلاب اسلامی کاملاً خط مشی اینها برای مردم روشن بود و آنان در جاهایی مستقر بودند و کارهایی می کردند که معلوم بود، چکاره‌اند. البته، تحركات آنان در انقلاب سال ۵۷ برای بسیاری از مردم هم نمایان بود. رفت و آمدشان، نحوه لباس پوشیدنشان، نحوه تجمع شان، نوع شعارهاشان همه اینها نشان می داد که اینها نگرش‌های خاصی دارند.

س: مسأله‌ایی که در مصاحبه چند مرتبه اشاره داشتید بحث گارد بود. تأسیس گارد دانشگاه چه تأثیری در روند جنبش دانشجویی داشت؟

ج: گارد و عواقب ناشی از وجود آن باید از سوی مسئولین دانشگاه توضیح داده شود. آن زمان در همه دانشگاه‌ها، نیروی گارد مستقر بود. نیروی گارد غیر از انتظامات اداری دانشگاه بود یعنی گارد آموزش دیده بود و در بخشهای مختلف دانشگاه مستقر بود و کوچکترین حرکتی را آنها تحت نظر داشتند. انتظامات دانشگاه هیچ مداخله‌ایی در کار آنها نداشت. مثل الان انتظامات دانشگاه فعالیت دانشگاهی و انتظامی نداشت اگر اتفاقی هم می افتاد ساواک و نیروهای گارد مداخله می کردند. دفاتر خاصی هم در دانشگاه داشتند در دانشگاه مسئولین مشخصی داشتند که شاید حراست و انتظامات دانشگاه اسامی افرادی که آن زمان مسئول بودند را داشته باشد و بتوانند به موقع در اختیار شما قرار بدهند.

س: خاطرات و مشاهدات خود را از روز شمار وقایع انقلاب اسلامی شهر مشهد را بیان کنید؟

ج: در مشهد بزرگان زیادی بودند بزرگان و آیات عظام حضور داشتند و بیوت آنان محل اجتماع

مردم بود. در بین جوانان روحانی، در آن زمان بزرگانی هم چون آیت... واعظ طبسی. مقام معظم رهبری هر وقت مشهد بودند، شهید هاشمی نژاد و شخصیت‌های دیگری مثل آیت‌الله مرعشی، شهید کامیاب و دیگران، اینها از فعالان و رهبران نهضت امام خمینی در مشهد بودند و در همه راه‌پیمایی‌ها پیش‌تاز بودند و مردم هم به طور عام پیرو آنان بودند.

در هر یک از دانشکده‌ها، دانشجویان، کارکنان و اعضای هیأت علمی، حسب وظایفی که احساس می کردند. در انقلاب مشارکت داشتند و همه واحدهای دانشگاه فعال بودند.

در واقع اولین جرقه‌های عمده و اساسی انقلاب دانشگاه از سه روز روزه سیاسی شروع شد که در محل بیمارستان قائم فعلی که در آن موقع به نام بیمارستان شهناز پهلوی بود، آغاز گردید (علت نام‌گذاری بیمارستان به نام شهناز پهلوی آن بود که وی رئیس هیأت امنای دانشگاه فردوسی بود. و البته بیمارستان قائم. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به نام بیمارستان دکتر مصدق و پس از انقلاب فرهنگی به اسم بیمارستان قائم تغییر داده شد و بیمارستان قائم به نام امام زمان نام‌گذاری شد) روزه سیاسی که در بیمارستان قائم برگزار شد در آن روزها سخنرانان مقام معظم رهبری، آیت‌الله واعظ طبسی، شهید هاشمی نژاد و چند نفر دیگر بودند. چون پیش از آن زلزله طیس هم پیش آمده بود، هر یک از سخنرانان بخش‌هایی از حرف‌های خود را به این زلزله و کمک‌های مردمی تحت نظر روحانیت اختصاص می دادند.

در یکی از روزهای تحصن، مقام معظم رهبری سخنرانی بسیار جالبی داشتند تحت عنوان استقلال، آزادی جمهوری اسلامی؛ که بعد از سی و چند سال هنوز تفسیر ایشان از استقلال آزادی، جمهوری اسلامی در گوش من طنین دارد. ایشان با یک ظرافتی سخنرانی داشتند که شاید بیش از یک ساعت به درازا کشید ولی برای بسیاری خیلی بدل نشست، پس از پایان روزه سیاسی مردم آماده حرکت به سوی بیمارستان ۱۷ شهریور فعلی شدند. به دلیل کشتار مردم تهران در آن تاریخ و پایان روزه سیاسی قرار شد متحصنین بیمارستان قائم با متحصنین این بیمارستان همراهی کنند و نام بیمارستان ۲۵ شهریور به ۱۷ شهریور تغییر یابد. البته برخی از تدارکات مهم تحصن روزه سیاسی در زیرزمین مسجد فعلی دانشگاه که آن موقع باشگاه دانشگاه در محوطه بیمارستان قائم



این است که در میدان تقی آباد که جمعیت هم زیاد بود آمبولانس کشیده شد به سمت یکی از تانک های ارتش که دور میدان متوقف شده بود و از قضا یک افسر جوان هم روی این تانک سرپا ایستاده بود؛ هر چه راننده تلاش کرد تا یک جوری می نی بوس را به کناری بکشد فشار جمعیت نمی گذاشت و مردم هم نمی توانستند راه بدهند. آمبولانس می نی بوسی در دو طرف اتاق عقب یک پنجره بزرگ داشت وقتی آمبولانس بناچار توقف کرد درست مقابل تانک بود. این افسر درست در مقابل شیشه پنجره عقبی آمبولانس قرار داشت اگر صورتش را بر می گرداند جمعیت داخل آمبولانس را می دید، و بدون شک همه را دستگیر می کرد در حالی که افسر مذکور با دست به بدنه آمبولانس زد و با صدای بلند به مردم مقابل آمبولانس گفت که راه باز کنید تا آمبولانس برود. از من پرسید آمبولانس چی دارد، گفتم، مریض! بلافاصله خود را آماده کرد تا از پنجره که پرده هم نداشت به درون آمبولانس نگاه کند، که یک مقام مافوق ایشان، وی را خطاب داد که سروان چه می کنی، ضلع دیگر خیابان را مراقبت کن با این دستور افسر مذکور از روی تانک، پیاده شد و رفت. پیش از آن افسر مذکور به یکی از درجه داران زیردست خود می گفت مثل این که این آمبولانس وقت گیر آورده و تا به حال چندین بار در این منطقه پیدا شده است. بعد از این که دو سه روزی که از آن صحنه گذشت آنان فهمیده بودند که دانشگاهی ها با آمبولانس از واحدهای

که ما هم اطلاعیه ها را تهیه می کردیم در امور دانشجویی توسط یکی از همکاران تایپ می شد و چون در انبار امور دانشجویی ده ها کامیون کاغذ اعم از A4 و غیره بود بنابراین ایشان اطلاعیه را با استفاده از همین کاغذها تکثیر می کرد. تکثیر اطلاعیه ها در آن زمان هم مثل حالا نبود؛ با پلی کپی و با کلی زحمت و دردسر انجام می شد. ما اعلامیه ها را با موتور به خیلی از شهرستانهای استان می بردیم، توزیع می کردیم و بر می گشتیم. در سال ۵۷ مخصوصاً نیمه دوم این سال که اوج انقلاب هم همه شهرها و روستاهای ایران را فرا گرفته بود. در مشهد هم راهپیمایی های مرتب و منظمی در مسیر خیابانهای مختلف برگزار می شد. دانشگاهیان هم در آن ها نقش بسیار فعالی داشتند. من جمله در همان روزهای روزه سیاسی چون فلکه تقی آباد مملو از مردم و نیروهای ارتش بود. چون می خواستیم همکاران علاقمند را از سایر واحدهای دانشگاه به محل تحصن میسر نبود، لذا بیریم که با وجود کثرت جمعیت میسر نبود، لذا قرار شد روپوش سفید پرستاری بپوشیم و با دو دستگاه آمبولانس می نی بوسی امور دانشجویی همکاران را از چند واحد دانشگاه در داخل شهر به محوطه بیمارستان قائم انتقال بدهیم. بنابراین هیچ چاره ای نداشتیم همکار راننده و من لباس سفید پوشیدیم و از واحدهای مختلف دانشگاه هم در سطح شهر همکاران را با همین آمبولانس با کشیدن آژیر می آوردیم به داخل محوطه بیمارستان قائم. خاطره ای هم که باید عرض کنم

بود انجام می شد و آقایانی آنجا جمع می شدند. شعارهایی را که تهیه کرده بود، خطاطان می نوشتند و مسئولیت مستقیم عواقب قضایایی که اتفاق افتاده بود و شهدایی که از مردم گرفته شده بود را متوجه شاه کردند. بعد آن راهپیمایی عظیم و مخصوصاً اجتماع باشکوه بزرگ و منظم خانمها که بدون کوچکترین تبلیغی در آن شرکت داشتند و همه آنان با یک حجاب بسیار لطیف و زیبا حرکت داشتند به طوری که یک سر راهپیمایی در محل بیمارستان آن موقع (۲۵ شهریور) در خیابان کوهسنگی بود و انتهایش هنوز از بیمارستان قائم حرکت نکرده بود. تمام خیابان احمد آباد و کوهسنگی مملو از جمعیت بود و آن روز شعارهای مردم با هدایتی که از جانب بزرگترها انجام می شد شعار می دادند و سپس بیمارستان ۲۵ شهریور را به نام بیمارستان ۱۷ شهریور نامگذاری کردند. البته تعدادی از پزشکان و کارکنان هدایت کار را هم در هر دو بیمارستان به عهده داشتند، فعالیت ها و خدمات به مردم شرکت کننده در انقلاب را هم برای این راهپیمایی هدایت می کردند.

من خودم حداقل حدود ۲۰ روز قبل از این روزه سیاسی از حضور در محل کار خودداری کردم. شاید اولین کارمندی در دانشگاه باشم که از این تاریخ تا روز ۲۳ بهمن که در شب ۲۳ بهمن حضرت امام اعلام فرمودند کارکنان سرکار خودشان برگردند من هم به سر کار رفتم. فعالیت های من و چند تا از همکارانم این بود

، در آن زمان طبسی. مقام شهید هاشمی، ناله مرعشی، لان و رهبران ند و در همه به طور عام

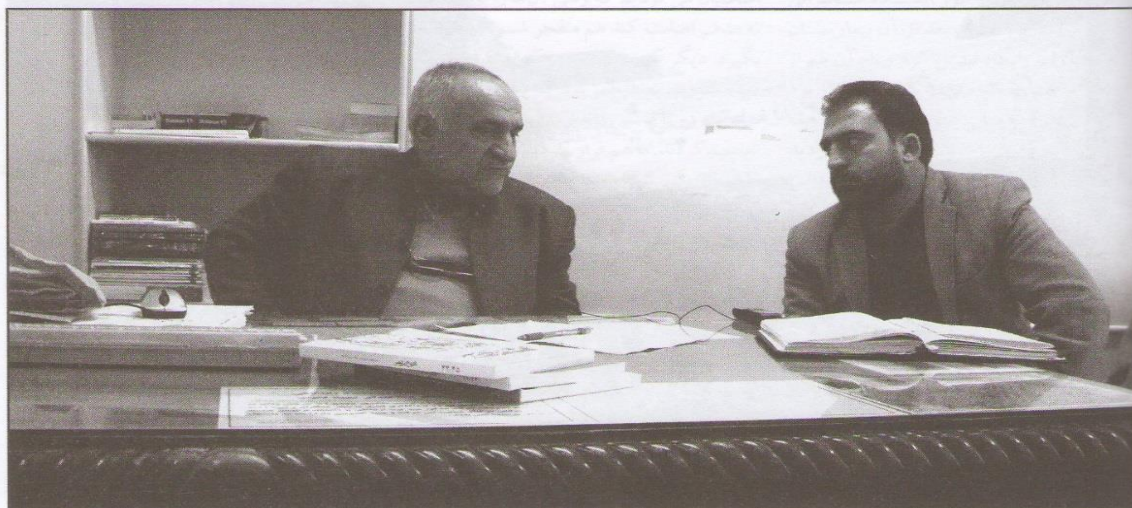
یان، کارکنان ی که احساس داشتند و همه

ناسی انقلاب شروع شد که در آن موقع به آغاز گردید (هناز پهلوی آن

نگاه فردوسی یروزی انقلاب صدق و پس از قائم تغییر داده

زمان نام گذاری تان قائم برگزار، معظم رهبری، شمی نژاد و چند زلزله طبس هم، انان بخش هایی له و کمک های خاص می دادند.

ام معظم رهبری د تحت عنوان ن؛ که بعد از سی استقلال آزادی، طنین دارد. ایشان ند که شاید بیش لی برای بسیاری وزه سیاسی مردم ۱۷ شهریور فعلی ان در آن تاریخ و حصنین بیمارستار نان همراهی کنند، ۱۷ شهریور تغییر مهم تحصن روزه ی دانشگاه که آز طه بیمارستان قائد



که انشاءالله موفق باشد. دیگری از بد روزگار ساواکی از کار در آمده بود ما هم نمی دانستیم ایشان ۱۵ آذر ۵۷ نامه می ۳۰ صفحه ای را برای ساواک نوشته بود و اعتراضات زیادی علیه ساواک و اقدامات آنها علیه مردم کرده بود. مخصوصاً فشارهایی که به خود ایشان دادن گزارش وارد کرده بودند همه را نوشته بود. از مفاد این نامه بعد از پیروزی انقلاب در دادگاههای بازسازی و پاکسازی مطلع شدیم و آنجا فهمیدیم که ایشان یک گزارشی داده و الا ما اصلاً متوجه نشده بودیم و کار خودمان را می کردیم. شاید گارد یا نیروهای حکومت نظامی در مشهد اطلاع داشتند که بیمارستان قائم حفاظت می شود و احتمالاً به همین دلیل به بیمارستان قائم حمله نکردند البته بیمارستان امام رضا بدلیل وسعت زیادی که دارد بخصوص از سمت خیابان بهار هم به ارتش نزدیک تر بود. بهر حال حفاظت از بیمارستان قائم را ما چند تن از کارکنان دانشگاه هم بعهدہ داشتیم مخصوصاً یک وقتی خبر دادند که این خانه احتمالاً لو رفته باشد همان شبانه با صاحب خانه در میان گذاشتیم، ایشان یک خانه دیگری را در همان محدوده برای ما پیدا کرد ما شبانه تمام آن مهمات را منتقل کردیم به یک خانه دیگر. البته پس از پیروزی انقلاب شکوهمند مردم مسلمان ایران این مهمات به نیروهای مربوط تحویل گردید.

مختلف به سمت بیمارستان قائم آورده شده‌اند بنابراین، آمبولانس‌های موردانشجویی دانشگاه را بازرسی می کردند. البته این نوع فعالیت منحصر به ما کارکنان نبود بلکه در آن زمان دانشجویان به نحوی فعالیت داشتند، اعضای هیأت علمی به نحوی و کارکنان هم به نحوی دیگر؛ که حالا من از جمع خودمان خبر دارم و می توانم نمونه‌های زیادی ارائه کنم. از جمله اینکه در آن زمان ما با تعدادی از کارکنان مهابه‌نگ کرده بودیم تا حفاظت از بیمارستان قائم را بعدده داشته باشیم. یکی از ساکنین منطقه احمدآباد در نزدیک بیمارستان قائم یک خانه‌ای را در اختیار ما گذاشت تا مواد منفجره و نیز هر چه که دم دست داشتیم و می توانستیم در آن شرایط تهیه کنیم و در صورت نیاز از آن‌ها استفاده کنیم در این خانه نگهداری می کردیم. عده‌ای که با ما در ارتباط بودند از جاهای مختلف مواد منفجره گوناگون اعم نارنجک و کوکثر مولوتف را به این خانه آوردند. البته چون چند نفر هم به طور جد قول تهیه و تحویل فوری اسلحه را داده بودند لذا با این اطمینان در آنجا سلاح نداشتیم. خیلی‌ها همان زمان پیشنهاد کردند که برویم از خلیه افغانستان که تفنگ زیاد است بخریم که دوستان گفتند نه ما جایی را سفارش دادیم آماده هست اما الان نیازی نیست. رابط ما برای حفاظت از بیمارستان قائم دو تا از آقایان پزشکان بودند که یکی شان الان متخصص زنان کارآمدی در مشهد می باشد



بقی داشتیم م رضا و تحلیل نظامیان به کردیم؟

من است چون
بیک مجموعه
رب ورودی از
نگی و پرستار،
نیم آن زمان
بات در داخل
مرکزی آنجا
روژه سیاسی
مردم تبدیل
مسجد هم
دانشگاه در
ند نه اینکه
ر هر یک
ب خودش
هودی و
(ع) خیلی
ب بخاطر
این که
ارستان
بخش
ارتش
لی به
خاطر

پایگاه تجمعات دانشگاهیان و مردم که با تمرکز ساختمانی هم همراه بود. و بعد هم حفاظت جدی که از بیمارستان می شد زیرا ما افرادی را مدام در اطراف بیمارستان بسیج کرده بودیم و عرض کردیم رابط ما هم دو تن از آقایان پزشکان بودند که آنان در جمع ما، فقط من را می شناختند نه همکاران ما را، و بعد هم از جمع پزشکان فعال بیمارستان ما هم فقط با آن دو نفر ارتباط داشتیم و با بقیه کارکنان بیمارستان ارتباطی نداشتیم. البته ما می دانستیم که همکاران ما در بیمارستان قائم کدام فعالیت دارند کدام ها همکاری می کنند کدام ها برای کمک به انقلاب اسلامی همراه هستند ولی چون قرار بود بحث حفاظت از بیمارستان قائم مخفی باشد هیچ موردی را مطرح نمی کردیم. در بیمارستان امام رضا فعالیت های دیگری هم انجام می شد مخصوصاً آقایان دکتر فتاحی و دکتر فرودی و همکارانشان بیمارستان را به مرکزی فعال و جدی تبدیل کرده بودند این هم شاید مزید بر علت باشد.

س: حادثه ۲۳ آذر سال ۵۷ حمله نظامیان به بخش اطفال بیمارستان امام رضا چه اثراتی داشت؟

ج: در آن حمله یکنفر از کارکنان بیمارستان هم شهید شد. بعد از آن بیمارستان امام رضا به یک پایگاه جدی تبدیل شد مخصوصاً بعد از آن حادثه، مقام معظم رهبری تشریف بردند آنجا، و از پنجره سائلان اجتماعات بخش رادیولوژی بیمارستان امام رضا به طور ایستاده سخنرانی مفصلی کردند. این قضایا، بعد از آن بیمارستان امام رضا را به پایگاه تبدیل کرد و نام آن هم از شاهرضا به امام رضا(ع) تغییر کرد. درها باز بود و رفت و آمد به آسانی صورت می گرفت همه مردم برای کمک می آمدند. اولاً تا مدتی بازدید از بخش اطفال را بنا گذاشتند که مردم در قالب گروه های زیادی می آمدند بازدید می کردند و تا مدت ها آثار ردپا و چکمه نظامیان و اثرات گلوله آنان محفوظ بود. مردم که آن ها را می دیدند یک نفرت شدید در وجودشان ایجاد می شد این هم یکی از عوامل نفرت مردم از حکومت پهلوی بود.

البته مسائل دیگری هم درعومی شدن انقلاب در شهر مشهد وجود داشت از جمله تشیع جنازه مرحوم کافی در سال ۵۶، حرکت زنان در ۱۷ دی ۵۶ و شهادت دکتر شریعتی همه و همه عوامل

حرکت مردم بودند البته چهل هایی که به مناسبت شهادت فرزند رشید حضرت امام خمینی برگزار می شد پیش از همه حرکت ها در مشهد و ایران بود. مشهد هم که با وجود بارگاه حضرت رضا(ع)، حوزه های علمیه، دانشگاه و مهاجرتهایی که شخصیت های بزرگ به اینجا داشتند، علماً مخصوصاً وجود چند تن از شخصیت های مبارز وقت آیت الله سید عبدالله شرازی، آیت الله مرعشی، منزل آیت الله میلانی و بزرگانی مثل شهید هاشمی نژاد حاج آقا واعظ طبسی، مقام معظم رهبری، هر یک از اینها به تنهایی پایگاه طرف توجه مردم بودند. چون آنان به خیلی از جاهای ایران تبعید بودند. هر کدام هر جایی که تبعید بودند آنجا محبوبیت خاصی داشتند به هر حال حضور این رهبران و مبارزان زمینه مهمی برای تقویت و تداوم مبارزات انقلابی شهر مشهد بود.

یک خاطره دیگر در خصوص حفاظت از بیمارستان قائم عرض کنم. آن زمان برای انفجارها بیشتر از کوکتل مولوتف استفاده می شد. چون هنگام روشن کردن کوکتل مولوتف پناهگاه دیده می شد بنابراین قرار شد راه چاره ای پیدا شود. دوستانی که در کار انفجار تجربه پیدا کرده بودند، گفتند که باید ۱۰۰ هزار کپسول خالی دندان پزشکی تهیه کنیم و ما با مکافات بسیار زیادی آن ها را خریداری کردیم؛ سپس رفتیم به تپه های وکیل آباد؛ سمت ساختمان اسپدوانی فعلی چهار نفر بودیم، آن زمان این تپه ها خیلی از مشهد دور بود. داشتیم کوکتل مولوتف هایی را امتحان می کردیم که وقتی آن ها را پرتاب کنیم به هدف اصابت کند هم منفجر شود و هم آتش بگیرد. دیگر کبریت را نیزیم که سنگر و پناهگاه دیده شود. بعد از ظهر بود که با صدای انفجار سروکله دو تا ماشین ژاندارمری پیدا شدند و ما را تعقیب کردند. ما هم فرار کردیم و دو شبانه روز را در قنات های کهنه روستاهای اطراف پنهان شدیم؛ یکی از دوستان ما که ماشین ژاندارمری داشت؛ آنرا در آن بیابان ها رها کرد و داخل قنات پنهان شد. تشنه و گرسنه قنات ها آب هم نداشت. بعد از آن، با حالت نزاری از قنات های کهنه خارج شدیم و خودمان را به مشهد رساندیم.

مردم و دانشگاهیان شعارهای بسیار کارسازی می دادند. یک نمونه از آن ها شعاری بود که به مردم پنهان کاری را یاد می داد تا لو نروند یک شعار چالشی بود در سه کلمه که استفاده می کردند معمولاً برای یک اجتماعی که از یک جا پراکنده

و در جای دیگری تجمع می کردند گفته می شد: تفرق، تجمع و بعد نام محل بعدی مثلاً فلک سراب یا میدان شهدا گفته می شد یا مثلاً «تفرق، تجمع، میدان شهدا» این شعار از سوی یکی از دانشگاهیان نقل شد که ورد زبان خیلی از بچه ها بود.

راجع به آن اعلامیه ها هم بگویم که ده ها کامیون کاغذ را یکی از همکاران و دوستان دانشگاهی ما تبدیل به اعلامیه کردند که آن ها را توزیع می کردیم. و در آن سه شبانه روز روزه سیاسی هم علمای زیادی مانند حاج آقای واعظ طبسی، شهید هاشمی نژاد و دیگران تا نماز صبح در محل مسجد دانشگاه می ماندند و صحبت می کردند. شهید هاشمی نژاد، مقام معظم رهبری، شیخ علی آقای تهرانی و بعد شخصیت های دیگری هم می آمدند که توی مسجد دانشگاه بودند. نکته دوم که در سوالات حضرت تعالی نبود، تهیه عکس بود؛ من با دو تن از دوستان یک دستگاه عکاسی برای چاپ و ظهور فیلم های رنگی خریده بودیم. البته هدف ما، کسب در آمد بود؛ یکی از دوستان ما قرار بود دوره های لازم عکاسی را ببیند تا امکان کار با آن دستگاه باشد. مخصوصاً هنگامی که قرار شد مسجد دانشگاه پایگاه سه روز روزه سیاسی باشد، از امام و سایر شخصیت ها عکس نبود. خیلی ها دنبال تهیه عکس رفته بودند و دست خالی برگشته بودند. از یکی از همکاران که بعدها مسئولیت های بالایی در دانشگاه و مشهد پیدا کرد و به ایشان اطمینان داشتم گفتم اگر محفوظ بماند، با هم دنبال عکس ها برویم. در آن موقع ایشان یک خودرو ژاندارمری داشت. رفتیم منزل. ما در منزل با همان دستگاه عکس های زیاد رنگی و سیاه و سفید از حضرت امام، آیت الله طالقانی، دکتر شریعتی و دیگر شخصیت ها آماده کرده بودیم. چندتایی از آن ها را با ماشین ایشان به محل مسجد دانشگاه آوردیم. اگر عوامل رژیم کمترین اطلاعی از تکثیر این عکس ها در منزل ما پیدا می کردند؛ به اصطلاح تکه بزرگ ما گوش ما بود. از این عکس ها هنوز هم چندتایی یادگاری هستند.

س: با توجه به این فعالیت های شما، ساواک برخوردی با شما نداشت؟

ج: عرض کردم، از پیش از روزه سیاسی به محل کار اداری دانشگاه نیامدم تا بعد از پیروزی انقلاب که دادگاه ساواکی ها و هواداران رژیم



و عوامل حکومت پهلوی در ساختمان حزب رستاخیز که روبروی دارائی بود برگزار می شد به چند جلسه دادگاه از متهمان مرتبط با ساواک و دانشگاه رفتیم آنجا فهمیدیم که یکی از همکاران ما که ساواکی بوده است و گزارش هایی از من و همکاران دانشگاهی دیگر را به ساواک رد کرده بود. و آن همکار دیگر هم که مسئول دفتر مجرمانه امور دانشجویی بود گزارش هایی به ساواک داده بود. البته آسیب ها و زیان هایی که از ساواک متوجه حقیر شد جای بحث جداگانه دارد.

س: از حوادث دی ماه ۵۷ مشهد نقش دانشگاه در این مبارزات تحلیل کنید؟

ج: روز ۹ دی که راهپیمایی عظیم مردم مشهد برگزار شد، همه مردم در آن شرکت داشتند راهپیمایی ها اینطوری نبود که بگوئیم این راهپیمایی را دانشگاه راه انداخت رهبری با روحانیت بود. مردم هم تقریباً عمدتاً پیرو آنان بودند اینان در جلوی راهپیمایی ها در حرکت بودند، بیت آنان هم پایگاه مردم بود. دانشگاهیان هم بدنبال اینها حرکت می کردند در راهپیمایی ها البته از سوی دانشگاهیان پرده ها و شعارهایی زیادی هم بود. عرض کردم زیرزمین باشگاه دانشگاه پایگاهی بود برای پرده نویسی و تهیه شعارها. در هر یک از دانشکده ها و واحدهای دانشگاه فعالیت های جدی بود. برخی از اعضا

هیأت علمی، دانشجویان و کارکنان هم در حوادث سال ۵۷ فعال بودند، سخنرانی می کردند؛ در مجامع گوناگون شرکت داشتند. چون با این عزیزان هماهنگ نشده، نمی توانم از آنان اسم ببرم.

جا دارد تا خاطره دیگری را هم از ۹ دی بگویم، ارتش مقابل استانداری به مردم حمله کرد. خانه ما در شمال محوطه استانداری بود وقتی مردم فرار کردند عده ی زیادی ریختند به محوطه استانداری و رفتند به پشت کاخ قدیم استانداری مردم بک سوراخ در دیوار شمالی استانداری با بیل و کلنگ ایجاد کردند و مردم از همان سوراخ ریختند به کوچه واقع در خیابان رازی؛ در این روز با وجود نبودن نان، نفت، سوخت و غیره، حدود ۵۰ نفری مهمان ما شدند. چند نفری هم زخمی شده بودند که زخم آنان را پانسمان کردیم و پس از صرف نهار، آنان رفتند.

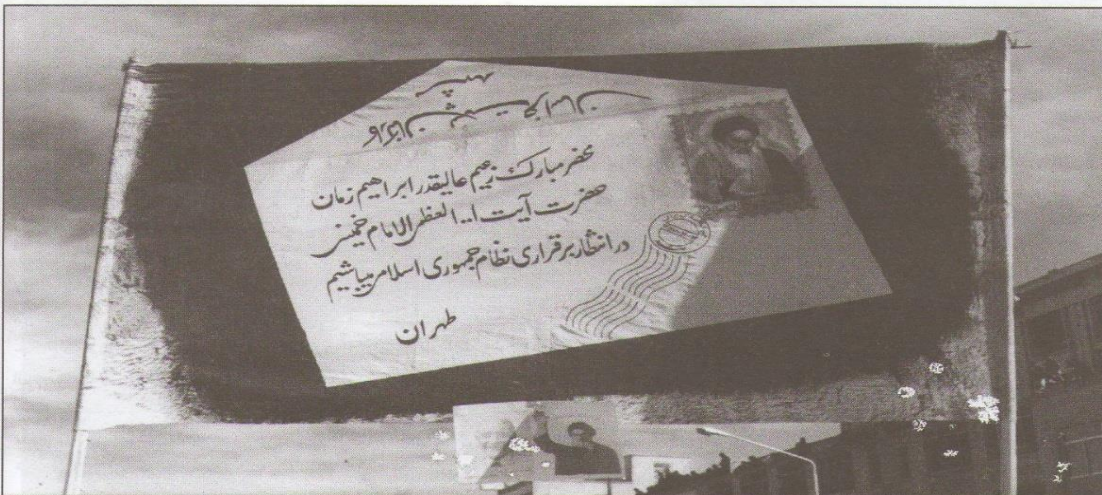
مسیر راهپیمایی ها هم با مسئولیت بزرگان وقت تعیین می گردید و در واقع، راهپیمایی های مشهد اغلب از خیابان اصلی شهر بود و معمولاً نقطه پایانی معنی هم داشت. این مسیرها خیابان های واقع در شمال، جنوب، شرق و غرب و مرکز مشهد را در بر می گرفت.

بهمن ۵۷ مخصوصاً بعد از اینکه حضرت امام تشریف آوردند تا روز ۲۳ بهمن لحظه های حساس و پرتلاطم بود و در این ایام مخصوصاً همکار و دوست ما که اعلامیه ها را چاپ و تکثیر می کرد. کار پرزحمتی را داشت. ما با از طریق رادیوها یا از طریق تماس های تلفنی با بچه های

تهران مدام پیام ها و اخبار اقداماتی را که در اطراف مدرسه علوی صورت می گرفت و خبر آن را می دادند می گرفتیم. این همکار ما هم اعلامیه ها را در زیرزمین امور دانشجویی چاپ و منتشر می کرد؛ البته خود ایشان هم بسیار فعال بودند و همین کارها را شخصاً هم انجام می دادند. و ما به سهم خود اعلامیه ها را می گرفتیم و در سطح شهر مشهد توزیع می کردیم. البته خیلی ها این کارها را می کردند منحصر به ما نبود اما ما هم جمعی از بچه های دانشگاه بودیم. حرکات و اقدامات در آن روزها، گاه لحظه ای بود هر آن یک جایی سقوط می کرد هر آن اتفاقی می افتاد هر لحظه گروه هایی یا مسولینی از رژیم به انقلاب می پیوستند هر آن هم یک خبر، التهابی را ایجاد می کرد یا یک خوشحالی بوجود می آورد. اگر یک خودرو ارتشی به سمت مردم می آمد مردم با گل و شیرینی از آنان استقبال می کردند یا یکی از رده های نظامی یا انتظامی به مردم می پیوست با او به همین شکل رفتار می کردند. هر گاه گروه های زیادی از اینان به سمت مردم می آمدند مردم گل و شیرینی بسیاری توزیع می کردند. مردم شوق و ذوق عجیبی داشتند بهمن ماه روزهای التهاب و خبرهای لحظه ای بود.

س: از وضعیت دانشگاه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، بخصوص بحث انقلاب فرهنگی در دانشگاه بیان کنید؟

ج: بعد از پیروزی انقلاب که دولت موقت انتخاب





دکتر غفوری فرد را کشیدیم پائین تا نزدیک درب سازمان مرکزی. ایشان را آوردیم. در این زمان خبر دادند که منافقین آقای مشکین فام را ترور کردند که روز بعد آن راهپیمایی را راه انداختند. شعار آنها هم در سازمان مرکزی فقط مرگ بر آمریکا بود. حرکات زنده‌ایی هم انجام می‌دادند. مردم شعارهایی به نفع انقلاب می‌دادند آنها هم شعارهای عجیب و غریب خودشان را آنها با پروقیل‌هایی که تهیه کرده بودند و هریک حدود ۱۰ سانت طول داشت و نیز ورق‌هایی شبیه ورق‌های سر بشکه‌های ۲۲۰ لیتری و با قطر کمتر. آنان این ورق‌ها را پرتاب می‌کردند که به هر جایی می‌خورد، قطع می‌کرد. به شاخه درختان که برخورد می‌کرد بلافاصله قطع می‌کرد. لبه آن‌ها بسیار تیز بود با این وسایل به مردم حمله می‌کردند. آنان روزهای بعد زیرزمین سازمان مرکزی را تخلیه کردند. در هنگام پاک‌سازی این زیرزمین با آلودگی‌هایی روبرو شدیم که بیان و نقل آن شرم‌آور است. این موارد و اعمال نامشروع آنان در اطلاعیه‌های چندگانه دانشگاهیان که همان روزها منتشر می‌شد آمده است. همان روزها، ذیحساب دانشگاه هم فرار کرد. دانشگاه هم بعد از آن بسته شد. فعالیت‌های اداری آموزشی تعطیل شد. فقط چند بیمارستان دانشگاه باز بود. بیمارستان‌ها در حدود ده ماه تا انتخاب رئیس دانشگاه حقیقتاً با کمک مردم و بازاریان اداره می‌شدند. تا اینکه جناب آقای دکتر اعتمادی به عنوان اولین رئیس دانشگاه فردوسی بعد از انقلاب فرهنگی انتخاب شد. ایشان در دوران سربازی، اسفراین ما پزشک بود، رسم بر این بود، می‌گفتند که یک پزشک آمده به درمانگاه اینجا، صبح‌ها تا نماز و قرآن نخواند مریض نمی‌بیند. به همین خاطر مردمان زیادی با قاطر، الاغ، اسب و ... به سوی مرکز بهداشتی که ایشان آنجا بودند می‌رفتند تا معاینه و مداوا شوند. حاج آقای واعظ طبسی و شهید هاشمی‌نژاد و مقام معظم رهبری ایشان را می‌شناختند سپس جنای آقای دکتر نوروزی‌بیگی به عنوان معاون پزشکی و مرحوم فیاض به عنوان معاون اداری مالی جناب آقای حبیبی مدیر طرح و برنامه انتخاب شدند و کم‌کم درب واحدها باز شد، ذیحسابی هم تعیین شد و کارکنان یکی پس از دیگری سرکار آمدند. فعالیت‌های اداری بعد از انقلاب فرهنگی به این شکل شروع شد. و دانشگاه فردوسی مشهد امروز یکی از دانشگاه بزرگ کشور و منطقه است.

بود. بعد از ظهر جمعه ایی رفتیم سراغ ایشان و به هر مکافاتی بود کلیه‌های مجموعه واحدهای دانشگاه را از ایشان گرفتیم همان بعد از ظهر از یک قفل‌ساز خواهش کرده بودیم آماده باشد و برای ما به همان تعداد کلید بسازد، کلیدها که آماده شدند، اصل کلیدها را تحویل دادیم. ساعت ۲۴ شب شبیه رفتم ساختمان ۳۳۳ داخل خیابان خسروی نو کمی بعد از پمپ بنزین - آنجا تا نماز صبح بودیم. نماز صبح که برگزار شده همه اعضا که شامل کارکنان و دانشجویان بودند بر اساس برنامه تنظیمی به سوی مقصد حرکت کردند و هر یک با آرم و نشانی‌های معین وارد واحدهای مربوط شدند و غیر از بیمارستان‌ها درب‌های سایر واحدها را قفل کردند و پرده‌ای هم زدند که این واحد تا اطلاع ثانوی تعطیل است. بعد هم در سازمان مرکزی مستقر شدیم. سازمان مرکزی که در فلکه تقی‌آباد بود، ورودی‌اش از خیابان احمدآباد بود ورودی آن دو تا درب شیشه‌ای داشت بین این دو در با میز پر کردیم؛ به طوری که کاملاً مسدود گردید. سازمان مرکزی یک درب ورودی از داخل محوطه بیمارستان قائم داشت. رفت و آمد ما از آنجا بود. آن موقع منافقین در ساختمان خیابان بهشت مستقر بودند در ساختمانی که در اختیار تربیت بدنی دانشگاه بود بقیه‌شان هم در زیرزمین همان مسجد دانشگاه در زمان ریاست دکتر ادریس‌پان و دکتر سهرابی اقامت داشتند. دختر و پسر آنجا با هم بودند درها که بسته شده بود. کارکنان وقتی دیدند تعطیل است، رفتند. چون منافقین از دهم جدی در محوطه بیمارستان داشتند. دادستان مشهد هم مطلع کردند ایشان هم آمد. تحرکات منافقین هم که خیلی زیاد شده بود در آن زمان خبر به مردم رسید. مردم از اطراف کوی طلائع و از پائین شهر فراوان به خیابان احمدآباد مشهد آمدند. آقای دکتر خوشبختی دادستان بود ایشان آمد سازمان مرکزی دانشگاه. آقای دکتر غفوری فرد هم که استاندار خراسان بود ایشان هم آمد. آقای دکتر غفوری فرد در داخل محوطه بیمارستان قائم مقابل مهمانسرای دانشگاه روی کاپوت یک ماشین برای مردم صحبت می‌کرد که آقای دکتر خوشبختی گفتند: به آقای دکتر غفوری فرد بگوئید خطرناک است زود بیایید داخل سازمان. خبر را به استاندار دادیم ولی ایشان گفتند: صحبت تمام شود می‌آیم. نهایتاً دادستان مشهد تأکید کردند، به هر صورت ممکن ایشان را بیاورید که با چند نفر از همکاران آقای

گردید، آقای دکتر سیروس سهرابی هم بعنوان رئیس موقت دانشگاه انتخاب شد، بعد از او دکتر ادریس‌پان به عنوان رئیس دانشگاه انتخاب گردید. دکتر ادریس‌پان هم به گروهک‌ها وابسته بود. می‌گفتند این فرد وزیر علوم در تبعید مرغ طوفان در فرانسه شد. و بعدها که وجود گروهک‌ها در دانشگاه باعث شد تا برای اخراج آن‌ها اقداماتی صورت بگیرد و قرار بود، دانشجویان در تاریخ و ساعت معینی وارد دانشگاه بشوند و گروهک‌ها را بیرون بکنند. تا آن زمان دانشگاه مدام در التهابات خاصی بود. در دانشگاه فردوسی روند اخراج گروهک‌ها با دیگر دانشگاه‌ها تفاوت داشت. روزی یکی از دانشجویان که با بچه‌های دانشجو در تهران در ارتباط بود در همین چهارراه دکترا مشهد با من برخورد کرد گفت: قرار است تلاش بشود گروهک‌ها را در تاریخ و روز معین از دانشگاه اخراج کنند و این کار بایستی با بستن دانشکده‌ها شروع شود. چون طرح لو رفته قرار است تا یک مدتی موضوع مسکوت بماند. دوباره بعد از مدتی ایشان مرا دید و گفت: قرار است مجدداً این کار صورت بگیرد. شما چه می‌کنید؟ با آگاهی از موضوع مراتب با چند تن از دوستان و همکاران مطرح کردم؛ این همکاران دانشگاهی ما آن زمان به اصطلاح دادگاهی شده بودند و گویا قرار بود از طریق دادگاه‌های اداری همین گروهک‌ها و مساعی آقای دکتر ادریس‌پان که رئیس دانشگاه بود و کسانی که ایشان را انتخاب کرده بودند اخراج شوند. این همکاران در یک اتاق کار در سازمان مرکزی مستقر بودند در نوبت دادگاه بعدی بودند کاری هم به آنان محول نمی‌شد. چند نفری بودند. وقتی که این دوست دانشجوی ما آمد و این خبرها را گفت او چند تن از دانشجویان دانشگاه فردوسی را هم معرفی کرد که ما با آنها صحبت بکنیم. سراغ آنها هم رفتیم، اعلام آمادگی کردند سپس مراتب را به همکاران هم خبر دادم که قضیه چیست. اولین جلسه تشکیل شد، بهمن ماه بود تا حول و حوش اردیبهشت جلسات مرتب و منظمی بود در روز موعود باید کلید همه واحدهای دانشگاه را می‌داشتیم برای همه واحدها نیرو تأمین می‌کردیم، درب همه واحدهای دانشگاه را قفل می‌کردیم آن موقع عمده واحدهای دانشگاه داخل شهر بود قرار هم بود که بیمارستان‌ها باز باشند و بقیه دانشکده‌ها و بافت اداری و آموزشی بسته بشود. یکی از همکاران رئیس اداره خدمات دانشگاه